

«میهن پرست باش، کشیش را بکش!»^۱

نگاهی به زندگی و اندیشهٔ اسکار رومرو

پانول گرهارت شوئن برن

اسکار آرنولفو رُمرُو نی گالدماز (۱۹۸۰ - ۱۹۱۷) در خانواده‌ای فقیر در چنداد باریوس السالوادور به دنیا آمد. پس از پایان کارآموزی‌اش در حرفه‌ی نجاری در سان سالوادور و رم به تحصیل الهیات پرداخت. در سال ۱۹۴۲ به مقام کشیشی در مذهب کاتولیک رسید و در سال ۱۹۴۳ مدرک الهیات را دریافت کرد. او به مدت ۲۳ سال در آناموروس کشیش بخش و رئیس دفتر اسقف سن میگوئل بود. به علاوه در سال ۱۹۶۷ به دبیری همایش اسقف‌ها در السالوادور برگزیده شد. پس از ۵ سال فعالیت در مقام اسقف کمکی در سراسقف نشین سان سالوادور، در سال ۱۹۷۵ به مقام اسقفی در اسقف‌نشین سانتیاگو دِ ماریا رسید. او از ۱۹۷۷ تا روز ترورش در ۲۴ مارس ۱۹۸۰ سراسقف سان سالوادور بود.

قتل سیاسی یکی از کشیشان بخش سراسقفی رُمرُو، چشمان او را به ظلم و بی‌عدالتی جاری در کشور باز کرد. از آن پس آشکارا علیه تجاوز حکومت اقلیت متنفذ به حقوق فقرا به اعتراض برخاست. پروای خویشان را به کناری نهاد و صدای فقرا شد.

چهار نامه‌ی شبانی او^۲ (۱۹۷۷ - ۱۹۸۰) و نطقش در دانشگاه لوون به مناسبت اعطای دکتری افتخاری (۱۹۸۰)، از متن‌های بسیار مهم الهیات‌رهایی بخش به حساب می‌آیند.

کشتار

اسکار آرنولفو رُمرُو سراسقف سان سالوادور در ۲۴ مارس ۱۹۸۰ به قتل رسید. در مراسم عشای ربانی در کلیسای بیمارستان دیواین پراویدنس، یک تیرانداز حرفه‌ای از خفا به او شلیک کرد و او را کشت. برای یافتن یک نمونه‌ی

^۱ برگرفته از کتاب «مسیحیت و اعتراض در سده بیستم؛ از دیریش بونهوفر تا درموند توتو»، سر ویراستار: سورن دُسنزُد، ترجمه‌ی جعفر فلاحی، نشر نگاه معاصر.

^۲ pastoral letter نامه‌ای رسمی که اسقف به صورت سرگشاده به روحانیون یا به همه‌ی مسیحیان بخش کلیسایی خود می‌نویسد و در آن به نصیحت ایشان می‌پردازد.

مشابه این قتل در یک کشور مسیحی، باید ۸۰۰ سال به عقب برگردیم. در ۲۹ دسامبر ۱۱۷۰ سراسقف توماس بکت در محراب کلیسای جامع کانتربری متحمل ضربه‌ای مرگبار شد.

قوه قضائیه‌ی السالوادور هیچگاه پرونده این قتل را به سرانجامی نرساند. تحقیقات پر طول و تفصیل شد؛ کسانی که از سوی قوه قضائیه به ایشان مسئولیت تحقیقات رسمی داده شده بود تهدید شدند و زندگیشان را در معرض خطر یافتند. شاهدان ربوده و بی‌آنکه ردی از آنها یافته شود، سر به نیست شدند.

در سال ۱۹۹۲، پس از پایان جنگ داخلی، سازمان ملل هیأت حقیقت‌یابی را برای بررسی تجاوزهای صورت گرفته به حقوق بشر در السالوادور در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۱ تشکیل داد. این هیأت درباره قتل رُمرو متذکر به این نکته شد: سیاستمدار و افسر اطلاعات ربرتو دابویسن، مؤسس حزب دست راستی آرنا با همکاری افسر پلیس کلنل آلوارو رافائل ساواریا طراح این عملیات بودند. همو بود که به هکتور آنتونیو رگالادو، قاتل حرفه‌ای کوبایی که در السالوادور در تبعید به سر می‌برد، مأموریت این قتل را واگذار کرد. رگالادو توسط آرماندو آنتونیو گارای راننده‌ی شخصی ساواریا به محل عملیات برده شد و بلافاصله پس از عملیات خونبارش هم به خانه بازگردانده شد. ساواریا دستمزد تیرانداز را پرداخت کرد و به دابویسن گزارش داد که کار انجام شده است.

۲۰ مارس ۱۹۹۳ گزارش هیأت حقیقت‌یاب منتشر شد. تنها چند روز بعد، حکومت اعلام عفو عمومی کرد و نهایتاً پرونده قتل رُمرو به همراه هزاران پرونده مشابه بسته شد. قاتلان و همدستانشان هرگز در السالوادور مجازات نشدند.

با این حال در ۳ سپتامبر ۲۰۰۴ یک قاضی فدرال در فرانسوی کالیفرنیا، آلوارو رافائل ساواریا، کلنل سابق، را برای دست داشتن در قتل سراسقف اسکار رُمرو معرجم شناخت و او را محکوم به پرداخت ۱۰ میلیون دلار آمریکا کرد. خانواده رُمرو و دفتر معاضدت قضایی سراسقفی سان سالوادور، ساواریا را به دادگاه کشیدند. ساواریا از ۱۹۸۷ در آمریکا زندگی کرده بود. او در دادگاه حاضر نشد، اما راننده‌ی شخصی سابقش آماندو آنتونیو گارای در مقام شاهد حاضر بود. دابویسن هم پیش از آن از دنیا رفته بود.

اسکار رُمرو که بود؟

اسکار رُمرو دومین فرزند از ۸ فرزند خانواده‌اش بود و در ۱۵ اوت ۱۹۱۷ در سیوداد باریوس، روستایی دورافتاده در السالوادور شرقی به دنیا آمد. خانواده‌اش زندگی خیلی ساده‌ای داشتند. پدرش که دوست داشت اسکار حرفه‌ای یاد بگیرد، او را در سیزده سالگی به آموختن نجاری گماشت. پس از مدت کوتاهی، هر چند هنوز تردید داشت، او را به حوزه علمیه مقدماتی در سن میگوئل فرستاد. اسکار رُمرو از آن زمان به تمایل خود به کشیش شدن آگاهی

یافت. در سال ۱۹۳۷ به حوزه علمیّه یسوعیان در سان سالوادور وارد شد. او در آنجا با کتاب «تمرینات معنوی» ایگناتیوس لویولایی آشنا شد. در آنجا شیوه‌ای از زندگی مورد نظر بود که او دوست داشت چنان بزید: تبعیت کامل از عیسی. همان‌طور که از «خاطرات یک شبان» او هم بر می‌آید، نوع زندگی و معنویت او برای همیشه شکل گرفت: او سالانه برنامه‌ی معنوی خصوصی‌ای را به عمل درمی‌آورد که غالباً یک برادر یسوعی در نقش مراقب روحانی همراهی‌اش می‌کرد. رُمر و در مراقبت از آنچه پیش روی مسیح انجام می‌داد چشمانی تیزبین داشت، چرا که مسیح آن شبان بود که رُمر و خواهان تشبه به او بود. او جمله‌ای از «تمرینات معنوی» ایگناتیوس لویولایی را شعار کلیسایی خود کرده بود: «یک‌ذهن و یک‌دل شدن با کلیسا». رُمر و بر مبنای همین معنویت شخصی عمیق، روابطی خوب با اُپوس دئی^۱ در السالوادور برقرار کرد و تلاش‌های آن‌ها را در خدمت به مسیح پاس داشت.

در میانه سال ۱۹۳۷ اسقف بالا دست رُمر و او را به دانشگاه گریگورین در رم فرستاد تا در آنجا به تحصیلاتش در الهیات ادامه دهد. رُمر و پیش از هر چیز در آنجا فلاکت و ویرانی جنگ جهانی دوم را تجربه کرد. در سال ۱۹۴۳ پیش از آنکه دوره دکتری‌اش را به پایان برساند، به او دستور داده شد که به دلیل کمبود شدید کشیش در میهنش، به آنجا بازگردد. به زودی به عنوان دبیر اسقف‌نشین سن میگوئل منصوب شد و در طول ۲۳ سال در کنار مسئولیت‌های بخش کلیسایی‌اش، عهده‌دار این وظیفه نیز بود. در سال ۱۹۷۰ اسقف کمکی بخش اسقف لوئیس چاوز در سان سالوادور و در سال ۱۹۴۷ اسقف ساتیگود ماریا شد. اسکار رُمر و به دلیل خدمات فعالانه و متقیانه‌اش در کلیسای کاتولیک رُمی، سخت مورد احترام بود.

در ۲۲ فوریه ۱۹۷۷ اسکار رُمر و به سراسقفی سان سالوادور منصوب شد. پیش از آن، سفیر پاپ، سراسقف امانوئله گارادا، بر سر این موضوع با شخصیت‌های مهم السالوادور توافق کرده بود. آن‌ها به سراسقفی محافظه‌کار و «غیر سیاسی» رأی دادند تا بر رفیع‌ترین مسند کلیسای کاتولیک در کشورشان تکیه بزنند و از نظر آنها اسکار رُمر و مناسب‌ترین کشیش بود. آن‌ها تمایل داشتند که او نیز مانند سلفش سراسقف لوئیس چاوز، در کنار فقرا، کارگران روستایی، و کشاورزان خرده‌پا نباشد. لیکن این تدابیر درست از آب درنیامد.

نومسیحی شدن در چرخش به سوی فقرا

اسکار رومرو ۵۹ ساله بود که چرخشی بزرگ در زندگی‌اش رخ داد. در روز شنبه ۱۲ مارس ۱۹۱۷ روتیلیو گراندی یسوعی، کشیشی در بخش روستایی آگویالارز در بخش شمالی سان سالوادور، به قتل رسید. دستیارش و پسری

^۱ Opus Dei، جریانی معاصر در دل کلیسای کاتولیک که به تزکیه‌ی نفس با تکیه بر اعمال زاهدانه نظر دارد. م

نوجوان نیز در یک برنامه‌ی کلیسایی با او بودند. آن‌ها نیز جان باختند. سازمان مَلاکان بزرگ مسئولیت قتل را بر عهده گرفت.

روتیلیو گراند از دوستان نزدیک رُمرُو بود. او برای بهبود شرایط زندگی کارگران روستایی و رعیت‌ها سخت تلاش می‌کرد. بارها و بارها منازعاتی با مَلاکان بزرگ داشت. آنها او را متهم به داشتن باورهای التقاطی مارکسیستی و بارها تهدید به قتل کردند.

روتیلیو گراند برای کلیسای کاتولیک السالوادور نمادی از اتحاد مسیحی با فقرا بود. برای رُمرُو این مرگ خشونت‌بار یک فاجعه بود. اکنون او از سوءاستفاده از قدرت در این کشور و علائق و روش‌های حاکمان آگاهی یافت. او بی‌درنگ به آگوئیلارز شتافت و در همان شب در میان جماعت کلیسارو با همراهی سایر کشیشان که برای نیایش و ابراز اتحادشان آمده بودند یک مراسم برگزار نمود. همان‌طور که بعدها خودش نیز مکرراً ذکر کرد، ۱۲ مارس ۱۹۷۷ روزی مهم در زندگی رُمرُو شد. آیا این یک «گرویدن دوباره» بود؟ پاسخ او معمولاً این بود: «کاش نومیسیحی شده باشم!» به نظر می‌رسید اصطلاح «گرویدن دوباره» اثر زیادی بر او داشت.

تجارب شبانگاه ۱۲ مارس ۱۹۷۷ بقیه زندگی اسکار رُمرُو را رقم زد. در نتیجه او در کنار قربانیان ظلم و جورِ طبقه‌ی بالادست ثروتمند باقی ماند. دو روز بعد، عشای ربانی در بزرگداشت این سه قربانی در کلیسای جامع سان سالوادور برگزار شد. بیش از یکصد کشیش در این مراسم شرکت کردند. این مراسم نه تنها بیانگر اندوه حاصل از این مرگ دهشتناک، بلکه همچنین اعتراضی بود از سوی همه قربانیان خشونت‌ی که سال‌ها السالوادور را در بهت فرو برده بود. موعظه رُمرُو از رادیو سر اسقفی پخش شد. او اعلام کرد روتیلیو گراند التزام کامل به راه کلیسا داشته و مواعظ او درباره‌ی آزادی، براساس انجیل و پرورده‌ی ایمان بوده است. رُمرُو اشاره کرد:

... و از آنجا که غالباً سوءتفاهم پیش می‌آید، حتی درباره مسأله‌ی قتل، باید اعلام کنم که پدر روتیلیو گراند مُرد... کسی چه می‌داند شاید قاتلانی که در مخفیگاه‌های خود به رادیو گوش می‌دهند، این کلمات را از وجدان خود بشنوند. ما می‌خواهیم به شما بگوییم ای برادران آدمکش، ما به شما محبت می‌ورزیم و از خداوند خواستار آمرزش برای قلوب شمائیم، چرا که کلیسا قادر به تفر نیست و دشمنی ندارد. دشمنان کلیسا، تنها آن کسانی هستند که خود مایلند خودشان را دشمنان آن بخوانند. اما کلیسا آن‌ها را دوست دارد و مانند مسیح جانش را می‌دهد که بر صلیب گفت: «خداوندان آن‌ها را ببخش، آن‌ها خود از کردار خود غافلند».

رُمرُو پس از همفکری بسیار با سایر روحانیون، دستور داد که در روز یکشنبه آتی همه مراسم‌های مذهبی در بخش کلیسایی باید لغو شود. فقط باید یک مراسم منحصر و مرکزی در کلیسای جامع سان سالوادور با حضور همه

کشیش ها و مؤمنان این بخش کلیسایی برگزار شود. از کسانی هم که توانایی شرکت در این مراسم را نداشتند، تقاضا شده بود که از طریق رادیو در این مراسم عشا شرکت کنند. این برنامه اقدامی کاملاً غیرعادی و باورنکردنی بود. این اقدام به منزله‌ی اعتراض علیه خشونت در این کشور و درخواستی برای تغییر در سیاست بود. شخصیت‌های برجسته‌ی السالوادور و مقام‌های کلیسایی بیرون از این بخش کلیسایی اعتراض کردند. آن‌ها این عشا‌ی ربانی مرکزی را عملی مداخله‌آمیز و در جهت تحریک مردم و انتقاد به نمایندگان قدرت می دانستند. در واقع تجربه‌های آن روزها منشأ شکاف دیرپای بین رُمر و سفیر پاپ و برخی از برادران اسقفش شد.

آزار کلیسا ادامه یافت. در ۱۱ مه ۱۹۷۷ پدر آلفونسو ناوارو به قتل رسید. موعظه‌های پیامبرانه‌اش و حمایت‌هایش از اعتراضات محلی مقبول نیفتاد. یک هفته بعد نیروهای مسلح در جریان پاکسازی‌ها، شهر آگوئیلارز را محاصره کردند. چرا که کارگران روستایی نگهداری از یک مزرعه نیشکر را بر عهده گرفته بودند. ۳۸ نفر به ضرب گلوله کشته شدند، خانه‌ی کشیش محله و کلیسا ویران شد، محل برگزاری عشا‌ی مقدس گشوده شد و نان و شراب مقدس مورد بی حرمتی قرار گرفت. از ورود رُمر و کلیسا و نجات نان و شراب مقدس با اعمال زور جلوگیری به عمل آمد.

وضعیت سیاسی پیش از آنکه رُمر و سر اسقف سان سالوادور گردد

رُمر و سر اسقف در پایتخت کشوری شد که برای دهه‌ها از نزاع‌های سنگین اجتماعی و سیاسی رنج می‌برد. پس از آن که السالوادور در سال ۱۸۲۱ خود را از چنگ اسپانیا آزاد کرد، طبقه‌ای از ملاکان زمین‌های قهوه (کافی تالیزر^۱) به وجود آمده بودند که ثروتمندتر و ثروتمندتر شدند. آن‌ها قدم به قدم زمین‌های عمومی را از دست بومیان در آوردند و آن‌ها را به نواحی کمتر حاصلخیز راندند. این مردمان برای بیش از یکصد سال مجبور به کار در این املاک با دستمزدی حداقلی و بخور و نمیر بودند. این تحولات بعدها با کاشت وسیع کتان و نیشکر ادامه یافت. محدود ملاکان بزرگ، زمین‌داران خرده پا را از دور بیرون کردند. این‌ها همان اقلیت متنفذ حاکم ملقب به «چهارده خانواده» بودند که بر کشور حکمرانی می‌کردند. در سال ۱۹۳۲ شورش کارگران روستایی به شیوه‌ای وحشیانه سرکوب شد. بیش از ۳۰۰۰۰ نفر کشته شدند. از آن به بعد، اقلیت متنفذ حاکم به این نتیجه رسید که می‌تواند با خشونت جامعه‌ی مورد نظر خود را از هرگونه تغییر حفظ کند. در دهه ۶۰ اتفاقی غیرمنتظره رخ داد. جماعت‌هایی با بنیان مسیحی و همراه با آن‌ها نوعی جدید از مقاومت با الگوی سازمانی متفاوتی به وجود آمدند. متألهان جوان ملهم از الهیات رهایی‌بخش، برای زندگی و کار رو به مناطق روستایی آوردند. کار کلیساهای محلی، خصوصاً پس از

¹ Cafetaleros

دومین همایش شورای اسقف‌های آمریکای لاتین (سیلام^۱) در ۱۹۶۸ در مدلین، به عدالت اجتماعی گره خورد. جماعت‌های کلیسایان، ارتباطاتی نزدیک با اتحادیه کارگران روستایی برقرار کردند و «اتحادیه‌ی مسیحی کارگران روستایی السالوادور» (فکاس^۲) را تشکیل دادند. بسیاری از آموزگاران مسیحی به سازمان‌دهی گروه‌های فکاس محلی پرداختند که اینک در هر گوشه از کشور کار خود را آغاز کرده بودند. آن‌ها ارتباطی مستحکم با جماعت‌های محلی و کلیساهای الهیات بخش برقرار کردند. «اتحادیه‌ی کارگران روستایی» (یوتی سی^۳) که غیرقانونی بود در کنار فکاس به وجود آمد. در سال ۱۹۷۵ این دو سازمان در یکدیگر ادغام شدند.

خیزش غیرمنتظره‌ی فقرا، سازوکار سنتی حاکمیت کشور را با چالش روبرو کرد. در سال ۱۹۶۲ ملاکان بزرگ، سازمان دموکراتیک ملی‌گرا (اُردن^۴) را بنا نهادند که با استفاده از خبرچین‌ها، گروه‌های شبه‌نظامی و انجمن‌هایی مخفی مثل «اتحادیه‌ی جنگاوران سفید» به حفظ توازن موجود در قدرت پرداخت. جماعت‌های مسیحی محور و اتحادیه‌های کارگران روستایی ارباب شدند. وقتی سایه‌ی ستیزهای جهانی بین سرمایه‌داری غربی و کمونیسم شرقی بر وضعیت داخلی کشور افتاد، نزاع‌های سیاسی داخلی نیز تشدید شدند. اصرار کارگران روستایی بر دستمزدی عادلانه و اصلاحات ارضی چیزی جز طلب تأمین زندگی عادی نبود؛ لیکن ملاکان بزرگ فقط شعار نزاع طبقاتی مارکسیستی و بوق و کرنای انقلابی جهانی را در خاطر داشتند. شمار زیادی از کشیشان کاتولیک متهم به داشتن مرام کمونیستی و تلاش برای سرنگونی حاکمیت سیاسی موجود شدند.^۵ بسیاری از روحانیون خارجی اخراج شدند. در سال ۱۹۷۷ می توانستی این شعار را روی اعلامیه‌ها و نقاشیهای دیواری ببینی که «میهن پرست باش، کشیش را بکش!»

در سال ۱۹۷۷ سطح سازماندهی توده‌ها در السالوادور به مراتب بیش از نیکاراگوئه بود. در آن زمان تغییر در ساختارهای اقتصادی و سیاسی به نظر امکان پذیر می‌رسید.

¹ CELAM: *Consejo Episcopal Latino- Americano e Caribenho*

² FECCAS: *Federación Cristiana de Campesinos Salvadoreños*

³ UTC: *Unión de Trabajadores del Campo*

⁴ ORDEN: *Organización Democrática Nacionalista*

^۵ در سال ۱۹۷۵ مطابق با «برنامه بانزر» (Banzer Plan) که توسط سیا افتتاح گردید، بخش‌های «پیشرو» کلیسای کاتولیک بولیوی منزوی و سرکوب شد. همین اتفاق در السالوادور نیز رخ داد. بخشی خاص از کلیسا مورد آزار قرار گرفت. برخی از اعضای کنفرانس اسقف‌های السالوادور با اسکار ژورو دشمن شدند. «برنامه‌ی بانزر» اجرای آموزه‌ی امنیت ملی (National Security Doctrine) ضد کمونیستی بود که حاکمان کشورهای آمریکای لاتین آن را از روی دست آمریکا نسخه‌برداری کرده بودند.

وضعیت سیاسی پس از آن که ژمرو سراسقف سان سالوادور شد

آنچه در بالا آمد وصف وضعیتی بود که در آن اسکار ژمرو در ۲۲ فوریه ۱۹۷۷ به سراسقفی رسید. تقریباً در همان زمان انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. با تقلب در نتایج انتخابات، ژنرال کارلوس هومبرتو ژمرو، وزیر دفاع وقت، «برنده» اعلام شد. او رسماً به اقلیت متنفذ حاکم این قول را داده بود که «عناصر خطرناک کلیسا را از بین خواهد برد».

ناپایداری وضعیت السالوادور را دقیقاً از این واقعیت می‌توان درک کرد که ژمرو در دوره سی ساله‌ی حضورش در بدنه کلیسا مجبور به مواجهه با چهار حکومت شد. هیچ یک از آن‌ها نتوانست مانع بروز جنگ داخلی یا به بیان دقیق‌تر، جنگ اقلیت متنفذ حاکم علیه مردم شود. اقلیت متنفذ حاکم با کمک آمریکا حتی از روش‌های «ضد شورش» و «جنگ‌های کم شدت»^۱ که در نبرد با ویتنام آزموده شده بود نیز بهره برد. آنها با بمباران و تیراندازی، کل یک منطقه را از ساکنانش تخلیه می‌کردند. هنگامی که در فوریه‌ی ۱۹۹۱ جنگ داخلی به پایان رسید، ۷۵۰۰۰ نفر از مردم جان خود از دست داده و بیش از یک میلیون نفر السالوادوری آواره شده بودند. بخش‌های وسیعی از کشور ویران شده و توسعه اقتصادی لاقابل بیست سال پسرفت کرده بود.

دستاوردهای سراسقف

آنچه آمد، شرح وضعیت سیاسی دوره‌ای بود که اسکار ژمرو در مقام سراسقفی بود. او مسئولیت کل کلیسای کشورش را بر عهده داشت و خود را وقف سعادت میهنش کرد. قتل روتیلیو گراندی برای او نقطه‌ی عطفی بود تا جانب ستم‌دیدگان را بگیرد. از آن پس او به نظاره‌ی جریان امور از منظر مستمندان پرداخت. ژمرو اعلام کرد که علائق ماده‌گرایانه‌ی این اقلیت متنفذ حاکم، دلیل اصلی موارد متعدد خشونت ساختاری حکومت است. او پرده

^۱ جنگ کم‌شدت (Low-Intensity Conflict - LIC) یک استراتژی نظامی و امنیتی است که توسط ایالات متحده توسعه داده شد و در جنگ ویتنام آزموده شد. این شکل از جنگ معمولاً شامل درگیری‌های داخلی میان نیروهای دولتی و گروه‌های شورشی است، اما می‌تواند شامل مداخله خارجی نیز باشد. برخی از استراتژی‌های توسعه‌یافته برای این شکل از جنگ عبارتند از: ترکیب عملیات روانی و نظامی، مشارکت نیروهای بومی و شبه‌نظامی از جمله «اسکادران‌های مرگ»، اصلاحات اقتصادی کنترل‌شده برای تغییر جهت حمایت مردم، و سرکوب خشن از طریق «جنگ کثیف» (شامل ترور، ناپدیدسازی، شکنجه، ایجاد وحشت در میان مخالفان، و حمله به پایگاه‌های مردمی چریک‌ها، حتی غیرنظامیان). این استراتژی‌ها با حمایت آمریکا در کشورهایی همچون السالوادور، گواتمالا، نیکاراگوئه، کلمبیا و فیلیپین اجرا شده و هدف اصلی آن در دوران جنگ سرد جلوگیری از گسترش کمونیسم و حفظ نفوذ آمریکا در کشورهای در حال توسعه بود، اما پس از جنگ سرد نیز در درگیری‌هایی مانند عراق و افغانستان به کار گرفته شد.

از اقدامات ارتش و نیروهای امنیتی در نقش نیروهای سرکوبگر برداشت. هرچند آن‌ها مدعی مبارزه برای قانون و نظم مردم بودند، اما مقصود واقعی‌شان سرکوب اعتراضات از سر بیچارگی این فقرا بود.

سراسقف بدل به یکی از طرفداران برجسته‌ی الهیات رهایی‌بخش گردید. او با تکیه بر ایمان قوی، بر خورداری از موهبت اراده‌ای محکم و توانمندی در سازماندهی، از ابزارهای موقعیت کلیسایی‌اش در جهت تأثیرگذاری بهره برد، مثلاً از کادر انسانی، پول و اتاق‌های در اختیارش، برای برگزاری نشست مدلین در منطقه کلیسایی‌اش استفاده کرد. از سوی دیگر او به عنوان مشاور و واعظی کلیسایی، مقامی بلند و نامی شناخته شده داشت. غالب روحانیون و راهبه‌ها، رهبران جماعت‌های کلیسامحور و غیر روحانیون مؤمن در بخش کلیسایی‌اش، از سر رغبت از او پیروی می‌کردند. با این حال بسیاری از همکاران اسقفش اموری را که مورد تعهد رُمر و بود، از نظر الهیاتی نادرست و از نظر سیاسی نابه‌جا می‌دانستند، و اگر نه ثمره‌ی نفوذ کشیشان کمونیست، لاقلاً خرابکارانه به حساب می‌آوردند.

رُمر و درباره‌ی شیوه پایداری کلیسای آمریکای لاتین در کنار فقرا اطمینان داشت. نحوه‌ی زندگی خود او مثالی قانع‌کننده بود: به جای زندگی در اقامتگاه کلیسایی، زندگی محقری در یک ضمیمه‌ی سه اتاقی کوچک در جنب یک بیمارستان داشت. بایگانی دفترش را به بوفه‌ای بدل کرده بود. در آنجا مردمی نیازمند به یاری او، در هر ساعت از روز امکان مصاحبت با او را داشتند. در آنجا کارمندان و ملاقات‌کنندگانش اطلاعاتی را با او رد و بدل و بر سر این که چه باید کرد گفتگو می‌کردند. رُمر و از خودرأیی در تصمیم‌گیری اجتناب می‌کرد. تأکیدش بر رسیدن به اجماع بود. او ساخت و ساز کلیسای جامع در سان سالوادور را متوقف کرد. زمانی که از خارج کمک هزینه‌ای برای ساخت این کلیسا به دستش رسید، کمک هزینه را نه برای آن کار، بلکه به حمایت کلیسا از مستمندان اختصاص داد.

از آنجا که رُمر و زمانی دبیر بخش کلیسایی بود، می‌دانست که چگونه از کار با رسانه به سود کلیسا بهره گیرد. بنابراین متوجه تهیه‌ی یک دستگاه چاپ کارا برای انتشارات این بخش کلیسایی و خصوصاً توسعه‌ی ایستگاه رادیو کلیسا یعنی وای ای اس ای اکس شد. موعظه‌های یکشنبه‌ی او^۱ در سراسر آمریکای مرکزی پخش و در حدود ۷۵ درصد شنیده می‌شد؛ مرکز پخش رادیویی کلیسا نامه‌هایی از این قبیل از شنوندگان دریافت می‌کرد:

^۱ اسکار رُمر و واعظی پرشور بود که از موهبت «کلامی زنده» برخوردار بود. اثر هشت جلدی «Monsenor Oscar A. Romero. Su pensamiento» نسخه‌ای مکتوب از این مواعظ است؛ این مواعظ براساس یادداشتی مکتوب نبوده‌اند.

هر روز به وای ای ای ایس ایس گوش می‌کنم و ایمانم رشد می‌یابد، چون هیچ وقت احساس نکرده بودم که کلیسا این قدر به ما مردم فقیر نزدیک باشد.

می‌خواهیم به تو بگوییم که موعظه‌ها و حرف‌های تو ما را به ادامه‌ی استوارتر و مؤثرتر این مبارزه برای دستیابی به وضعیتی عادلانه‌تر و آغاز کردن از خویشتن برمی‌انگیزد.

رُمر و با اتکا به همه اینها، یک تریبون انتقادی عمومی پدید آورد. اخباری که رسماً نادیده گرفته می‌شد، به اطلاع عموم می‌رسید. در موعظه‌های روز یکشنبه، او ابتدا به دقت سخنرانی معطوف به کتاب مقدس خود را ارائه می‌داد. در بخش دوم وعظش، اخبار مربوط به کشتارها، دخالت‌های دولت یا حملات نیروهای خصوصی حکومت اقلیت متنفذ را به اطلاع عموم می‌رساند. او از اتفاقات عینی و مکان‌ها و افرادی که به نظر مرتبط می‌رسیدند نام می‌برد. رُمر و برخلاف سایر رسانه‌ها اعمال ظالمانه‌ای را محکوم می‌کرد که از جانب آن رسانه‌ها مورد توجه قرار نمی‌گرفت یا اقداماتی ضروری علیه انقلابیون کمونیست قلمداد می‌شد. در خلال روزهای بین یکشنبه‌ها رُمر و کارمندهایش نزاع‌های درون کشور را از منظر فقرا بررسی می‌کردند. به این ترتیب تا حد زیادی درک سیاسی مردم رشد کرد. تلاش‌های آن‌ها برای بقا، قدرتمندترشان کرد. با این حال تروریست‌های جناح راست چندین بار اتاق‌های کار، و دستگاه چاپ و ایستگاه رادیویی آن‌ها را ویران کردند.

از آنجا که مسأله‌ی قتل روتیلیو گراندو هیچ‌گاه از جانب حکومت حل نشد و هیچ‌کس به مجازاتی نرسید، اسکار رُمر و از حضور در برنامه‌های رسمی دولتی و وقایع اجتماعی خودداری می‌کرد. استدلال او این بود که ابتدا باید عدالت را احیا نمود. رُمر و مادامی که حل مسأله‌ی این قتل به تعویق می‌افتاد، دلیلی برای تغییر ذهنیت و دیدگاهش نمی‌دید، تا آنکه عاقبت خود نیز کشته شد. برای او ناممکن بود که هم دیدگاهی معترضانه داشته باشد و در همان حال با حاکمان کشور در سطوح سیاسی همکاری کند. این موضع راستین او برای اقلیت متنفذ حاکم و سفیر پاپ خوشایند نبود، گرچه مورد تأیید مردم بود.

اسکار رُمر و - وجدان ملت

سراسقف رُمر و در پی دست یافتن به ضمیر مردم بود. از نظر او تغییرات سیاسی ضروری و تحول در دیدگاه شخصی فرد با یکدیگر مرتبطند. لازم است که احیای اجتماع دست در دست تغییر در قلوب مردم انجام شود. بنابراین او بارها و بارها خواستار توجه به ارزش‌های مسیحی در جهت خیر و منفعت عمومی السالوادور بود و به این ترتیب بدل به وجدان عمومی این ملت شد. رُمر و خواستار اصلاحات اضطراری شد، خصوصاً توزیعی عادلانه در درآمد

ملی، دادگاه های منصفانه مبتنی بر قانون برای مردم عادی و راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای منازعات. او برای سیاستمداران پیشرو، چونان ندایی سرشار از مبارزه و امید باقی ماند.

رُمر و علیرغم انتقادات تندی که داشت، هیچ‌گاه اعضای فعال حاکمیت را یکسره محکوم نکرد. او نه تنها با واقعیت‌ها و تحلیل‌ها، بلکه با فرامین خداوند و دستورهای کتاب مقدس به صلح و عدالت، با آن‌ها مواجه می‌شد. رُمر و آن‌ها را به وجدان مسیحی‌شان و به عقل سلیم‌شان می‌خواند، چرا که معتقد بود خداوند قلوب آن‌ها را تغییر خواهد داد.

از سوی دیگر او خود را متعهد به جستجوی نشانه‌های راه‌حلی منصفانه و صلح‌آمیز در بین حاکمان برای منازعات جنگ‌آسای داخلی می‌دانست. اگر در جایی یکی از این افراد را می‌یافت در سخنرانی‌ها و نظراتش او را دارای ویژگی‌های خوب و مثبت معرفی می‌کرد. جان سابرینو در شیوه‌ عمل رُمر و مفهومی مشاهده می‌کنند با عنوان «خدمات شبانی برای توبه»، برای مسیحیانی که به دلیل ساختارهای سیاست‌گذاری متعلق به بخش‌های قدرتمند اقتصادی و سیاسی السالوادورند.

اسکار رُمر و - حمایت از نهضت‌های دموکراتیک مردمی

در جریان این مبارزات کارگران روستایی از حق گرد هم آمدن و داشتن تشکیلات محروم بودند، و به اتحادیه‌ها و جماعت‌های مسیحی‌بنیان اتهام کمونیست و خرابکار بودن زده می‌شد. به علاوه اعضای این گروه‌ها به بهانه حفظ امنیت ملی مورد آزار قرار می‌گرفتند. اسکار رُمر و بر مبنای رهنمون‌های همایش مدلین از حق مردم برای سازمان‌دهی، به منزله‌ی یک حق دموکراتیک بنیادین دفاع کرد. حقی که به بیان خود وی ابزاری بود تا فقرا با تکیه بر آن بتوانند علیه استثمار ثروتمندان مبارزه کنند:

ما... از حق ابراز مطالبات عادلانه دفاع و این ساده‌انگاری خطرناک و شیطان‌منشانه را که در پی القای کج‌فهمی درباره‌ی آن‌ها و متهم نمودن‌شان به تروریسم یا خرابکاری غیرقانونی است محکوم می‌کنیم. هیچ‌کس نمی‌تواند حق برخورداری از تشکیلات را، لاقلاً از مردم فقیر سلب کند، زیرا حفاظت از ضعف مقصود اصلی قانون و سازمان‌های اجتماعی است.

رُمر و نشان داد که نهضت‌های مردمی از جمله شاخه‌های نظامی آن‌ها، برای تایید حق مردم در دفاع از خود به وجود می‌آیند. او غالباً با رهبران این گروه‌ها دیدار می‌کرد و آن‌ها را به بررسی ایمان و تصمیم‌گیری‌های خود توصیه می‌کرد. حتی به رغم آنکه کلیسای جامع سان سالوادور و سایر ساختمان‌های کلیسا به کرات اشغال و ارائه‌ی خدمات مذهبی دشوار می‌شد، رُمر و همدلی عظیمی نسبت به اعتراض‌های مردمی نشان می‌داد. از سوی دیگر در

چندین مورد مشخص اتفاق افتاد که رُمر و گروه‌های متعصب نظامی مخالف را به تندی نقد کرد و با بیان خودش به آنها درباره‌ی «پرستش خشونت» هشدار داد. او از سوی برخی از اعضای این گروه‌ها مورد آزار قرار گرفت، چرا که مرتباً می‌کوشیدند او و کلیسای کاتولیک را مجبور به پیوستن به خود کنند. رُمر و با قاطعیت کامل با آنها مخالفت می‌کرد، اما در عین حال می‌کوشید بنیان اعتماد موجود را نیز حفظ کند. او خود را هم کشیش و هم شبان‌گروه‌های انقلابی می‌دانست. در دوره‌ی اسقفی او، کلیسای السالوادور، به جایگاهی نو، رفیع و ارزشمند در میان مردم عادی رسید.

شهیدانی در زندگی رُمر و

کلیسای اسکار رُمر و در پایان متحمل عقوبتی به همان سختی شد که مردم متحمل شدند. شعار «میهن‌پرست باش، کشیش را بکش!» صرفاً روی دیوارها و اعلامیه‌های تبلیغاتی نوشته نشد، بلکه بدل به واقعیتی بی‌رحمانه شد. در دوره سراسقفی رُمر و، پنج کشیش دیگر غیر از روتیلیو گراندی کشته شدند: آلفونسو ناوارو (۱۱ مه ۱۹۷۷)، ارنستو باررا (۲۸ نوامبر ۱۹۷۸)، اکتاویو ارتیزلونا (۲۰ ژانویه ۱۹۷۹)، رافائل پالاسیوس (۲۰ ژوئن ۱۹۷۹) و آلیریو ناپلئون ماسیاس (۲۰ اوت ۱۹۷۹). سخن رُمر و در سال ۱۹۷۹ درباره‌ی خودش هم که چند ماه بعد به قتل رسید صادق بود:

آنها در نگاه من شهدایی واقعی‌اند... این واقعیت که آنها مثل ترسوها صحنه را خالی نکردند، بلکه در این شرایط مملو از اندوه، درد و کشتار مداومت ورزیدند، به آنها شایستگی شهادتی خونین داده است. ما باید یاد ایشان را پاس بداریم، خصوصاً به این دلیل که تحقیرشان می‌کنند و می‌گویند آنها مجازات شدند چون کلیسا در سیاست دخالت کرده و کمونیست و خرابکار شده بود. بی‌تردید ما نیک می‌دانیم که این کلمات به چه معناست: اینها همان حرف‌هایی است که به عیسی مسیح هم زده شد تا او را بر دار کشند.

سال پس از قتل رُمر و، نه کشیش و راهبه‌ی دیگر نیز کشته شدند. ستم به کلیسای حامی مستمندان سخت افزایش یافت. طی مذاکرات صلح، شش پدر یسوعی، سرایدار جماعت‌شان و دخترش در ۱۶ نوامبر ۱۹۸۹ در سان سالوادور به دست یک واحد نیروهای مسلح کشته شدند. در مجموع در حدود ده هزار غیر روحانی مسیحی که نام‌شان را نمی‌دانیم در اثر خشونت کشته شدند. شهدای عیسی مسیح که زندگی‌شان را همانند او وقف عدالت و کرامت انسانی فقرا کردند.

نامه‌های شبانی سراسقف

اسکار ژمرو در چهار نامه‌ی شبانی، وضعیت السالوادور را شرح داد. این نامه‌ها تاکنون رهنمودهایی ارزشمند برای «خدمات سیاسی کلیسا» بوده‌اند و همچنان شواهدی بر مهارت سراسقف در حفظ استقلال کلیسایش هستند. او با دقت تمام از بدل شدن به آلتی در دست گروه‌های سیاسی السالوادور بر حذر بود. همه نامه‌های شبانی‌اش نتیجه‌ی مباحثه‌هایی سخت با متألّهان و غیرروحانیون است و پیش از انتشار وقت زیادی صرفشان شده است. شماری از متألّهان رهایی‌بخش از دانشگاه یسوعی توصیه‌های خود را دائماً اعلام می‌کردند که از آن میان جان ساپرینو و ایگناسیو آلاکوری دو تن از مشاوران خاص او بودند.

۱. «کلیسای راز رستاخیز»

ژمرو در عید پاک ۱۹۷۷، اندکی پس از انتصاب به مقام سراسقفی، اولین نامه شبانی خود را منتشر نمود. این نامه به مشی آینده‌ی بخش کلیسایی می‌پرداخت و نشان می‌داد که ژمرو چه ارتباط نزدیکی با بخشنامه‌ی ۸ دسامبر ۱۹۷۵ پاپ پولس ششم با نام «اوانگلی نونتیانندی»^۱ و رهنمودهای شبانی مدلین (۱۹۶۸) داشت. او بدین مسأله پرداخت که کلیسا از تبلیغ مفاهیم مربوط به رهایی‌بخشی زمینی به جای مفاهیم دایر بر ملکوت خداوند سرباز می‌زند؛ اما محبت به رنج‌کشیدگان و نیازمندان که در انجیل درباره‌شان توصیه شده است، پیوندی ضروری را بین پیام انجیل و رهایی‌بخشی در زمین مطرح می‌کند؛ ایمان نمی‌تواند از زندگی عینی و ملموس منفصل باشد؛ همگان باید به رهنمودهای موعظه‌ی فراز کوه معترف گردند؛ کلیسا باید آمادگی کناره‌گیری از تمامی امتیازاتی را که ممکن است سبب آلایش طهارت اعترافش به ایمان گردند داشته باشد، و در پی گفتگو با همه آنها بی باشد که در زمینه اجتماعی - سیاسی مشغول به کار و مستعد تغییرند.

سه نامه شبانی دیگر به تاریخ ۶ اوت یعنی جشن تجلی^۲ و در سال‌های ۱۹۷۷، ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ نوشته شدند. ششم اوت روز ملی السالوادور نیز است، کشوری که نام منجی الهی را بر خود دارد.^۳ ژمرو در این مناسبت ارزشی نمادین دید و از آن برای صدور این پیام بهره برد که سیاست‌گذاری‌های کشورش باید با معیارهای مسیح انجام شوند.

۲. «کلیسا بدن مسیح در تاریخ»

^۱ Evangelii Nuntiandi، انجیلی‌سازی در جهان مدرن.

^۲ Transfiguration، جشنی به مناسبت تجلی عیسی مسیح بر سه تن از شاگردان (متی، ۲۴:۱۷). م

^۳ Salvador، در زبان اسپانیایی به معنی «منجی» است. EI هم که حرف تعریف و معادل the انگلیسی است. م

نامه‌ی شبانی دوم به واقعیت امروز کلیسا می‌پردازد:

وظیفه‌ی کلیسا در تاریخ آن است که صدای خود را در اختیار مسیح بگذارد تا او سخن گوید، پایش را بدهد، تا او در جهان امروز ما گام بردارد، دستش را بدهد تا سلطنت خداوند را بسازد، و همه‌ی اعضایش را تقدیم کند تا سستی‌هایی را که هنوز باید در مسیح تحمل شوند کامل سازد.

آزارهای کنونی حاکمان در حق کلیسا در السالوادور نتیجه‌ی التزام کلیسا بر ایمانش به عیسی مسیح است:

کلیسا را آزار می‌دهند، چرا که می‌خواهد حقیقتاً کلیسای مسیح باشد. کلیسا را محترم می‌شمرند، می‌ستایند و حتی عطایایی می‌بخشند، تا آن زمان که واعظ رستگاری ابدی باشد و خود را درگیر مسائل واقعی جهان‌مان نکند. اما اگر کلیسا به رسالتش در تقبیح گناه که بر بسیاری نکبت خواهد آورد ایمان داشته باشد، و اگر امیدش را به جهانی عادلانه‌تر و انسانی‌تر اعلام دارد، آنگاه آزارش می‌دهند و بر او دروغ می‌بندند و مَهر خرابکار و کمونیست بر او می‌زنند.

۳. «کلیسا و سازمان‌های سیاسی مردمی»

سومین نامه‌ی شبانی با همراهی آرتورو ریورا اسقف سانتیگو دِ ماریا انتشار داده شد. هر دو اسقف از حقوق فقرا برای گرد هم آوردن و سازمان دادن گروه‌های مخالف دفاع کردند:

این یک واقعیت است... که اقلیت‌های قدرتمند اقتصادی می‌توانند برای دفاع از منافع‌شان و غالباً برای آسیب رساندن به اکثریتی از مردم، تشکیلاتی داشته باشند... برعکس، گروه‌های دیگر متعلق به توده‌ی مردم وقتی بخواهند به نحوی سازمان یافته از منافع اکثریت دفاع کنند چیزی جز دشواری و سرکوب نصیب‌شان نمی‌شود.

هر دو اسقف بر این باورند که روح مقدس عیسی حتی در سازمان‌هایی که خود را از کلیسا و جهان مسیحیت مبرا می‌دانند اما برای رهایی فقرا احساس تعهد می‌کنند، در کار است.

مسأله‌ی مهم دیگر در این نامه خشونت است. رُمر و ریورا هرگونه «خشونت نهادینه شده» را محکوم می‌کنند. آنها بروز چنین خشونت‌هایی را در فضاها‌ی اقتصادی استثمارگرانه در السالوادور و نیز در «خشونت سرکوبگرانه‌ی» حاکمیت به نفع اقلیت متنفذ حاکم می‌بینند. در عین حال آنها «خشونت خرابکارانه یا تروریستی» را هم محکوم می‌کنند.

از سوی دیگر رُمر و ریورا شاهد «خشونت خودانگیزه» و از پایین به بالا در دفاع از خود در برابر اقدامات خشونت آمیز از بالا به پایین بودند. آنها در این باره ضوابط سه‌گانه‌ای را یادآوری نمودند که پاپ پولس ششم در بخشنامه‌ی «پاپولروم پراگسیو» (۲۶ مه ۱۹۶۷) مورد اشاره قرار داده بود:

۱. دفاع نباید به حد تجاوزی غیرعادلانه برسد،

۲. تنها پس از آزمودن همه‌ی ابزارهای صلح‌آمیز، می‌توان به خشونت متناسب متوسل شد،

۳. دفاعی خشونت‌آمیز نباید موجب شرّی بزرگتر از تجاوز اولیه، یعنی خشونتی بزرگ‌تر یا بی‌عدالتی‌ای بزرگ‌تر گردد.

این ضوابط را می‌توان رهنمودهایی مسیحی در مبارزه برای رهایی دانست. رُمر و ریورا با تکیه بر این ضوابط، اقدامات آن دسته از گروه‌های انقلابی را، که خشونت را یگانه راه ایجاد تغییر در شرایط حاکمیت السالوادور می‌دانند محکوم می‌کنند. آنها علیه ستایش از خشونت اکیداً هشدار می‌دهند:

کیش خشونت که برای برخی از افراد و گروه‌ها تقریباً بدل به یک رازگونی با دین شده است، دارد آسیبی بسیار بزرگ به مردم ما وارد می‌آورد. آنها خشونت را به منزله‌ی تنها راه رسیدن به عدالت تبلیغ می‌کنند و آن را چونان شیوه‌ای برای آوردن عدالت به کشورمان مطرح می‌نمایند و به کار می‌بندند. چنین ذهنیت ناقصی امکان ممانعت از چرخه‌ی خشونت را از بین می‌برد و راه به چند دستگی شدید بین گروه‌های مختلف در جامعه‌مان می‌برد.

اسقف‌ها می‌گویند راه مسیحیان راهی است که عیسی مسیح بنا نهاده است؛ این راه را عاری از خشونت و راه مبارزه برای صلح بر مبنای عدالت می‌دانند. بدون تلاش‌های مداوم در ایجاد شرایطی عادلانه برای زندگی همگان، صلح در السالوادور امکان‌پذیر نخواهد بود.

۴. «جنبه‌ی سیاسی ایمان از منظر حق انتخاب برای فقرا»

رُمر و در چهارمین نامه شبانی‌اش در ۶ اوت ۱۹۷۹ توجه خود را به تحقق رهنمودهای سومین همایش اسقف‌های آمریکای لاتین در پوئبلا (۱۹۷۹) در بخش کلیسایی‌اش معطوف نمود. اسقف‌ها به نتایجی درباره‌ی بی‌عدالتی اجتماعی و سرکوب مردم در سراسر آمریکای لاتین رسیدند که برای السالوادور نیز معتبر است:

آنها با سوءظن به تلاش‌ها برای سازماندهی کارگران، دهقان‌ها و مردم عادی نگاه می‌کنند؛ و از ابزارهایی سرکوبگرانه برای توقف چنین تلاش‌هایی استفاده می‌کنند. اما تشکیلات کارفرمایان که می‌توانند همه‌ی قدرتشان را برای حفظ منافع خود به کار گیرند، با چنین نظرات‌ها یا محدودیت‌هایی روبرو نیستند.

رُمر و دیگر خشونت‌های متقابل چپ انقلابی را محکوم نکرد، اما همچنان به آنها یادآوری می‌کرد که از به کارگیری زیاده از حد آن خودداری کنند. زیرا به این باور رسید که خشونتِ پر از رعب و وحشتِ راست افراطی شرایط ناعادلانه را تشدید خواهد کرد:

کلیسا... خشونت آن دسته از گروه‌های سیاسی - نظامی یا اشخاص را که عامدانه افراد بی‌گناه را قربانی می‌کنند یا آسیب‌هایی وارد می‌کنند که در قیاس با مطلوبیت نتایج مورد نظرشان بیش از حد و اندازه است، محکوم می‌کند.

او با اشاره به بخشنامه‌ی «پاپولروم پراگرسو» و پذیرش آن در مدلین ۱۹۶۸ تأکید می‌کند:

... یک قیام مشروع خواهد بود تنها در شرایطی بسیار خاص که ظلمی آشکار، دیرپا و عمیقاً برضد حقوق بنیادی انسان‌ها در کار است و سخت به منافع عمومی کشور آسیب می‌زند، خواه چنین اقداماتی از جانب یک فرد باشد یا از جانب ساختارهایی آشکارا ناعادل.

سر اسقف به این نتیجه رسید که: کار کلیسا برای رهایی فقرا، می‌تواند فقط در نامیدن شرایط واقعی با نام‌های واقعی‌شان و فراخوان برای توبه و تغییر باشد.

بنابراین او به سرچشمه‌های فساد و انحطاط اخلاقی و به بنیان آنچه در آن بت پرستی می‌دید اشاره کرد: ایدئولوژی طرفدار مالکیت فردی، تقلای خودخواهانه برای ثروت‌اندوزی، تکیه بر خشونت سرکوبگرانه و دکترین امنیت ملی. افشای این «بت‌های مرگ»، سرمشق الهیاتی رُمر و تا آخرین روزهای حیاتش بود.

اسکار رُمر - یاریگر و التیام‌بخش

اسکار رُمر در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۷ گفت: «سامان دادن به زیر پاماندگان، جان باختگان و همه‌ی کسانی که از آزارهای وارد آمده بر کلیسا بی‌نصیب نمانده‌اند، کار و بارِ من است». این سخنان مربوط است به شروع کار او در مقام سراسقفی، یعنی هنگامی که کشیشی جدید را به جای روتیلیو گراندی جان باخته منصوب کرد و کلیسای ویران شده از خشونت را تقدیس کرد. او غالباً این پیام خود را تکرار می‌کرد که وظیفه‌ی کلیسای اش نجات قربانیان ترور است. هر کجا که کشتاری رخ می‌داد، او با دلداری‌ها و بازی‌هایش حاضر بود. اگر تمامی شواهد مربوط به این بخش از فعالیت‌های او را جمع‌آوری کنید، به مسئولیت شبانی عظیمی که رُمر و کارمندهایش بر دوش خود نهاده بودند پی خواهید برد. به همین دلیل مردم عادی او را ارج می‌نهادند و دوست داشتند و احترامش می‌گذاشتند.

سراسقف تعداد بی‌شماری مراسم عشای ربانی به جای آورد. او با بستگان سوگوار کشته شدگان دیدار می‌کرد یا آنها را در دفتر خود می‌پذیرفت و می‌کوشید به آنها قوت قلب دهد. وقتی کشیشان همکارش به قتل رسیده بودند، رُمر و خانواده‌های آنها را گرد هم آورد تا بتوانند خاطرات این شهدا را با هم در میان بگذارند و به این ترتیب التیام یابند. او عشا‌های ربانی را در یادبود این کشیش‌های مقتول و در جماعت کلیسایی آنها برگزار می‌کرد. وقتی که کشیش‌ها به زندان افتادند، رُمر و بی‌درنگ با آنها ملاقات و به مقامات شکایت کرد. وقتی مردم در خطر تبعید بودند مداخله کرد. او به میان کارگرانی روستایی رفت که از شدت بیچارگی چند ساختمان عمومی از جمله کلیسای جامع را اشغال کرده بودند. مرده‌های آنها را تدفین کرد و با آنها به عبادت پرداخت. به مذاکره با سرویس امنیت پرداخت و از عملیات پلیس ممانعت به عمل آورد.

در آن زمان مراکز کلیسایی به چشم پناهگاه دیده می‌شدند. برای مثال در ۲۲ ژانویه ۱۹۸۰ به تظاهراتی بزرگ در یادبود کشتارهای ۱۹۳۲ تیراندازی شد، به طوری که تظاهرات منحل شد و نیروهای مسلح راهپیمایی‌کنندگان را مورد تعقیب و آزار قرار دادند. رُمر و در دفتر یادداشت‌های کاری خود نوشت:

سه شنبه ۲۲ ژانویه... به هنگام عصر فقط در کلیسای جامع یازده جسد قرار داشت... ما سعی کرده‌ایم در این وضع مصیبت‌بار همکاری کنیم، کسانی را که در کلیسای جامع بودند - حدود سیصد پناهجو - از آن خارج و به بخش ریاست منتقل کردیم. در آنجا غذا و جایی برای خواب در اختیار آنها قرار گرفت. در کمک‌های ارائه شده توسط کلیسا، خواهرها و سایر مؤسسات کاتولیک همکاری سخاوتمندانه‌ای داشتند. بخش عظیمی از جمعیت که حدوداً چهار صد نفر بودند در دانشگاه جایی یافتند. آن شب شبی مصیبت‌بار بود. چندین بمب در نقاط مختلف شهر منفجر شد. یکی از آنها - بی‌تردید توسط نیروهای راست افراطی - در آنتن ایستگاه رادیویی کاتولیک وای اس ای اکس گذاشته شد که آسیب‌هایی را وارد کرده است...

چهارشنبه ۲۳ ژانویه. بعد از ظهر انبوهی از مردم در پارک کنار کلیسای جامع و در کلیسا جمع شدند و من به همراه چند کشیش دیگر مراسم عشایی را برای مردگان به جا آوردیم. من پیام را متوجه جمعیتی ساختم که تابوت‌های حاوی مردگان را احاطه کرده بودند.

تصور فشار فیزیکی و تنشی که سراسقف مجبور به تحملش بود، ممکن نیست. اسکار رُمر و در کنار کمک‌های کلیسایی فردی، دفتری را برای کمک‌های حقوقی دایر کرده بود که وظیفه‌اش بررسی تجاوزات به حقوق بشر در هر موردی، خصوصاً در موارد آدم‌ربایی و قتل بود. این دفتر تنها اداره‌ای بود که بستگان قربانیان می‌توانستند بدان مراجعه کنند تا بررسی‌ها و توضیحات قضایی آغاز شوند. رُمر و یا کارکنانش با این اسناد به دست آمده از جنایات، به حاکمیت مراجعه می‌کردند و خواهان برقراری عدالت برای مردم می‌شدند. آنها واتیکان و نهادهای کلیسایی را

نیز مورد خطاب قرار دادند. زُمر و بخشی از این اسناد را در موعظه‌های یکشنبه‌اش نقل کرد. به این ترتیب او وظایف شبانی‌اش را با خدمات اجتماعی یک خادم کلیسا و اعتراضاتی پیامبرانه در هم آمیخت.

توجه بین‌المللی

سر اسقف زُمر و نه تنها در کشور خودش بلکه در خارج از آن نیز به حمایت از حقوق بشر معروف بود. آگاهی جهانی از رنجی که مردم السالوادور تحمل می‌کردند روز به روز بیشتر می‌شد. در همین حال بسیاری از مردم از خطری که زُمر و با آن مواجه بود آگاه شدند. حساسیت‌های بین‌المللی توانست محافظی برای او باشد. نشانه‌های همبستگی از جانب کشورهای خارجی گروه‌های دموکراتیک مردمی را تقویت کرد. نمایندگان کلیسای اعضای پارلمان‌ها افراد مرتبط و روزنامه‌نگاران به السالوادور آمدند.

اینک صدای زُمر و در آمریکا و اروپا شنیده می‌شد. در سال ۱۹۷۸ دانشگاه جرج تاون در واشنگتن دی سی آمریکا، به او دکترای افتخاری اعطا کرد. ۱۱۸ نفر از اعضای مجلس عوام انگلیس در سال ۱۹۷۸ زُمر و را نامزد جایزه صلح نوبل کردند که به هر حال نصیب مادر ترزا شد. در آغاز سال ۱۹۸۰ بنیاد کنش کلیسای سوئد به او جایزه صلح داد.

خطابه‌ی زُمر و در مراسم اعطای دکترای افتخاری در دانشگاه لوون بلژیک در روز دوم فوریه ۱۹۸۰ - «وجه سیاسی ایمان، از این منظر که گزینه‌ای است برای فقرا» - از متون بنیادین الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین است. در اینجا سراسقف به تأمل در خط مشی کلیسای السالوادور می‌پردازد و معنای امروزی پیروی از عیسی را بیان می‌دارد: به سوی او بازگرد، به دنیای فقرا نزدیک‌تر شو، خود فقیر شو، از فقرا دفاع کن، پرده از چهره‌ی گناه بردار، با بت مرگ مبارزه کن، از وجه سیاسی ایمان آگاه باش، از ایمانی عمیق‌تر نسبت به خداوند و فرزندش عیسی مسیح بهره مند شو:

... کاملاً مشخص است که در اینجا امکان بی‌طرفی وجود ندارد. ما یا حامی جان السالوادوری‌ها هستیم، یا در مرگشان دست داریم. و در اینجا بنیادی‌ترین مسأله ایمان در تاریخ متبلور می‌شود: یا به خدای حیات باور داریم یا حامی بت‌های مرگیم. ما به نام عیسی مسیح خواستار حیات در کامل‌ترین معنای آنیم و برای آن تلاش می‌کنیم، حیاتی که نه به جستجویی دیوانه‌وار برای نیازهای اساسی مادی فروکاسته شده است و نه به ساحتی اجتماعی - سیاسی. ما به خوبی می‌دانیم که تنها در سلطنت پدر می‌توان از غنای خلل‌ناپذیر حیات بهره‌مند شد. در تاریخ بشری این غنا را می‌توان از طریق اعمال ارزشمند آن سلطنت و تسلیم تام به پدر به دست آورد. اما به همان وضوح می‌بینیم که فراموشی و غفلت از سطوح بنیادی زندگی به نام عیسی، یعنی غفلت از نان، سقف و شغل، چیزی نخواهد بود جز توهمی محض، تمسخر و مهم‌تر از همه بدترین توهین به مقدسات.

همراه با یوحنا ی حواری باور داریم که عیسی «کلمه‌ای است که حیات است»^۱ و در هر کجا که بناست این حیات سر برآرد، خداوند خود را مکشوف می‌سازد. هر جا فقرا حیاتی واقعی را بی‌اغازند، هر جا فقرا شروع به رها ساختن خود کنند، هر جا افراد بتوانند دور یک میز بنشینند تا با هم قسمت کنند، خدای حیات آنجاست. وقتی کلیسا پا به عرصه‌ی اجتماعی - سیاسی می‌گذارد از آن روست تا شاید همگامی با این عالم به فقرا حیاتی ارزانی نماید... این ایمان به خدای حیات شرحی است بر آنچه در اعماق راز مسیحی نهفته است. برای اعطای حیات به فقرا، باید از حیات خویش ارزانی داشت، حتی خود حیات را. بزرگترین نشانه‌ی ایمان به خدای حیات، شهادت کسانی است که آماده بذل جان خویشند. «کس را محبتی بزرگتر از آن نباشد که جان خویش را بر سر دوستان خود دهد».^۲ و ما هر روز در کشورمان شاهد چنین امری هستیم. بسیاری از السالوادوری‌ها بسیاری از مسیحی‌ها، آماده‌اند جان خود را برای حفظ جان فقرا بدهند. آنها از عیسی پیروی می‌کنند و ایمان خود به او را به نمایش می‌گذارند. آنها در دنیای واقعی زندگی می‌کنند همان‌طور که عیسی زندگی می‌کرد، همانند او متهم می‌شوند و ارباب می‌گردند، همانند او زندگی خود را در طبق می‌نهند، آنها بر کلمه‌ی حیات شهادت می‌دهند. بنابراین داستان ما داستانی است دیرین؛ داستان عیسی است که ما در کمال فروتنی می‌کوشیم پیروی‌اش کنیم.

خصوصیت برادران اسقف

اسکار رُمر و در طول کل دوره‌ای که در مقام سراسقفی سان سالوادور قرار داشت، مجبور به مواجهه با گسلی بود که در یک سوی آن چهار اسقف از پنج اسقف السالوادور و سفیر پاپ قرار داشتند و در سوی دیگرش اسقف آرتورو ریورا و خودش. دلیل این وضعیت تبدیل شدن رُمر و به یک متأله رهایی‌بخش بر مبنای مدلین ۱۹۶۸ و پوئیلا ۱۹۷۹، انتقادهای آشکارش از اقلیت متنفذ حاکم و حکومت، محبوبیت در بین فقرا به دلیل دفاعش از آنها و مطالبات او برای ایجاد اصلاحات اساسی در دولت و جامعه بود. این مبارزه، مبارزه‌ای بود برای دفاع از راه کلیسای السالوادور. او در نشست‌های همایش اسقف‌ها هم شخصاً و هم به خاطر روش رهبری‌اش مقبول نبود. رُمر و متهم به همدلی با کشیش‌های مارکسیست، چشم پوشی بر تمایلات مارکسیستی جماعت‌های فرودست و کمک به عناصر خرابکار بود.

مخالفتان به دور از چشم او تقاضایی به رُم ارسال کردند و رُمر و مجبور شد برای ادای توضیحات چندین بار به رم برود. واتیکان در نظر داشت او را عزل کند یا لاقلاً به مقام مجری پاپ بنشانند. واتیکان در سال ۱۹۷۸ اسقف آنتونیو کوآراچینو را از آرژانتین و در سال ۱۹۷۹ کاردینال آلویزیو لُرشیدر را از برزیل در مقام بازرس پاپ به سان سالوادور

^۱ یوحنا ی اول ۱:۱

^۲ یوحنا ۱۵:۱۳

فرستاد. لُرشیدر او را تشویق کرد که در همان راهی پیش رود که بخش کلیسایی اش با رهبری گام در آن نهاده بود، و از او طرفداری کرد. «خاطرات یک شبان» رُمر و به ما نشان می‌دهد که او چقدر از نگرش برادران اسقف خود رنج کشید؛ با این حال متن مذکور این را هم نشان می‌دهد که او به رغم مبارزه سخت پیش رویش، همواره به دنبال تسکین بود و هیچ‌گاه امیدش را در ایجاد رابطه‌ای بهتر با برادران مخاصمش از دست نداد.

آزارهای ارتش

برخی از عبارت‌های «خاطرات یک شبان» نشان می‌دهند که رُمر و در آخرین سال حیاتش بارها از سوی پلیس و نیروهای نظامی مورد آزار و اذیت قرار گرفت. آنها خودرو او را متوقف کردند، پوشه‌ها و اوراقش را بررسی کردند، مانع از رفتن او به مراسمی کلیسایی شدند و در حالی که در هر چیز سرک می‌کشیدند، او را مجبور به ترک خودرویش کردند. این اقدامات بی‌تردید گامی به جلو در مبارزه با او بود. پیش از این، آنها حملات خود را «تنها» محدود به جراید یا تقاضاهای دیپلماتیک به سفیر پاپ و دفتر پاپ در رم کرده بودند. این آزارهای جدید معنایی نداشت مگر در بی‌اعتنایی به مسئولیت اسقفی او. معلوم بود که نیروهای امنیتی او را خطری برای امنیت ملی می‌دانستند و عقیده داشتند که باید حذف شود. اکنون همان اتفاقی برای او رخ می‌داد که پیش از این برای بسیاری از کشیش‌ها و راهبه‌های منفور حکومت، برای غیرروحانیونی در جماعت‌های کلیسایی و برای توده‌ی مردم رخ داده بود، یعنی ترساندن با بازرسی‌های دائم.

رُمر و با شکایت از دولت و اعتراض عمومی از طریق رادیو بخش کلیسایی، از خود دفاع کرد. او در موعظه ۱۹ اوت ۱۹۷۹ علناً به مخاطبان خود گفت افسران از موعظه او در کالاتانگو نواری تهیه کرده بودند. او در انتهای این موعظه خطاب به جماعت کلیسایی گفته بود:

آیا فکر می‌کنید در حرف‌های من چیزی یا نکته‌ای فتنه‌جویانه وجود داشته است؟ اگر چیزی بوده است بگویید، زیرا می‌خواهم آن را اصلاح کنم. آیا از سخنان من برداشتی فتنه‌جویانه داشته‌اید؟

همه‌ی مردم گفته بودند نه و به تشویق پرداخته بودند. سپس او گفته بود:

آنها که مسئول پاییدن این مراسم بودند، به برداشت مردم توجه داشته باشند. نروید چیز دیگری تحویل بدهید.

تهدید به قتل و سایه‌های شوم مرگ

از اولین روزی که رُمر و در مقام سراسقف پا به زندگی مردم فقیر نهاد او را تهدید به مرگ کردند. او در ۴ ژانویه ۱۹۷۹ پیامی محرمانه از شخصی دریافت کرد که خبر از نقشه‌هایی برای کشتن او می‌داد. رُمر و در ماه مه ۱۹۷۹

نامه‌ای رسمی از وزارت دفاع دریافت کرد حاوی تهدید مرگ از جانب گروه‌های تروریستی راست‌گرا موسوم به «اتحادیه سربازان سفید پوست». او در «خاطرات یک شبان» ذیل تاریخ اول ژوئن ۱۹۷۹ به این اشاره کرده است که از طریق تماس تلفنی او را به مرگ تهدید کرده‌اند و نیز کارتی از اتحادیه‌ی سربازان سفیدپوست با نشان صلیب شکسته دریافت کرده است. به او دستور داده بودند که شیوه موعظه‌اش را تغییر دهد، کمونیسم را محکوم کند و به تحسین نیروهای امنیتی کشته شده در شورش‌ها بپردازد. در غیر این صورت او را خواهند کشت.

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۹ سفیر پاپ، سراسقف را از نگرانی رئیس جمهور برای امنیت او مطلع ساخت:

... این که او خطری بزرگ را می‌بیند و این که پیشنهاد حفاظت از من را مطرح می‌کند. من برای سفیر تکرار کردم که همان خطراتی که مرا تهدید می‌کند، مردم را هم تهدید می‌کند و این که برای من پذیرفتن این محافظت به رغم بی‌پناهی مردم بسیار دشوار خواهد بود.

به همین ترتیب که رُمر و اقلیت منتقد حاکم را به تغییر افکارشان فرامی‌خواند و هر چه بیشتر آنها را دلیل اصلی تشدید خشونت و بی‌عدالتی و عاملان برخلاف فرامین انجیل اعلام می‌کرد، تهدیدها نزدیکتر و وقوع تروری‌خشن قطعی‌تر می‌گردید. در ۲۴ فوریه ۱۹۸۰ او در خطابه‌ای که از وای اس ای اکس پخش می‌شد گفت:

... در این هفته هشدار دریافت کردم که در فهرست کسانی قرار دارم که بناست هفته آینده کشته شوند. اما بگذارید این را بدانند که هیچ کس نخواهند توانست صدای عدالت را از پای درآورد.

«جتسیمانی» رُمر و

در پایان فوریه ۱۹۸۰ سراسقف خلوت سالانه‌اش را به همراه شش کشیش دیگر در خلوت‌نشینی در پلانِس دِرِنْدِرُزس در دره‌های سان سالوادور به جای آورد. کشیش اعتراف‌پذیر او، سگوندو آسکوی یسوعی متوجه دل‌شوره‌های شهادت در او شد. بعدها او نوشت:

جسارت آن را به خود می‌دهم که این آخرین خلوت‌نشینی او را نیایش در باغ قلمداد کنم... سر اسقف رُمر و مرگ محتمل و قریب‌الوقوع خود را پیش‌بینی می‌کرد. او در آنجا ترور را حس کرده بود، همان طور که عیسی در باغ. اما او هیچ‌گاه رسالتش و وظیفه‌اش را ترک نکرد و آماده نوشیدن آن جامی بود که پدر ممکن بود به او بنوشاند.

اوج این خلوت‌نشینی تأملاتی درباره‌ی ملکوت خداوند و پیروی از مسیح بود. رُمر و در دفترچه یادداشت‌هایش نیایش کهن پیشکش را از کتاب تمرینات معنوی ایگناتیوس لویولایی آورد:

سرور ازلی سراسر کائنات! پیشکش خود را با لطف و یاری تو در برابر خوبی بی‌پایان تو و در برابر مادر پر از جلال و شکوه تو و همه‌ی قدیسان محکمه‌ی آسمانی ارزانی می‌دارم: اقتدا به تو در تحمل هرگونه جراحی و توهین و فقر، هم عینی و هم روحی، تنها اگر خدمت و ستایشی بزرگتر در پیشگاه تو باشد، آرزو و تمنای من و انتخاب از پیش اندیشیده‌ی من است، مشروط به آنکه باری تعالی و تقدس، مرا برگزیند و به چنان حیات و مرتبتی برساند.

او پس از این قطعه، شهادت شخصی زیر را افزود:

تقدیس خود را ارزانی قلب عیسی می‌دارم، که همواره در زندگی‌ام منبع الهام و خرسندی بود... زندگی خود را به مشیت محبت‌آمیز او را می‌نهم و مؤمنانه مرگ خود را در او می‌پذیرم، هر چند که دشوار باشد... برای شادی و دلگرمی من، آن بس که با اطمینان خاطر دریابم حیات و ممام در اوست، که به رغم گناهانم به او توکل کرده‌ام و سرگردان نخواهم شد، و دیگران با حکمت و قدسیتی افزون‌تر کارهای کلیسا و ملت را ادامه خواهند داد.

رُمر و دو هفته پیش از مرگش به خوسه کالدرون سالازار - گزارشگر گواتمالایی روزنامه‌ی مکزیکی «اکسلزور» - در گفتگویی تلفنی گفت:

من غالباً تهدید به مرگ شده‌ام. من به عنوان یک مسیحی باید به شما بگویم که به مرگ بدون رستاخیز اعتقادی ندارم. اگر کشته شوم، باید در میان مردم السالوادوری برخیزم... من به عنوان یک شبان به فرمان خداوند وظیفه دارم زندگی‌ام را در راه آنها بی‌بدهم که دوستشان دارم - در راه همه‌ی السالوادوری‌ها، حتی آنها که ممکن است بنای کشتنم را داشته باشند... شهادت، فیضی از پروردگار است که گمان نمی‌کنم لیاقتش را داشته باشم. اما اگر خداوند قربانی حیات مرا بپذیرد، بگذار خون من بذر آزادی و نشانه‌ای باشد بر این که امید به زودی به واقعیت خواهد پیوست... اگر آنها موفق به کشتن من شوند، کسانی را که چنین کرده‌اند خواهم بخشید و آنها را برکت خواهم داد. در واقع شاید آنها به این باور برسند که وقت‌شان را هدر داده‌اند. یک اسقف خواهد مُرد ولی کلیسای خداوند که عبارت است از مردم، نابود نخواهد شد.

موعظه‌ی آخرین یکشنبه

محرك نهایی قتل سراسقف رُمر و موعظه‌ی یکشنبه‌ی او در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۸۰ بود که از رادیو کلیسایی وای اس ای اکس پخش شد. او در این موعظه‌ی تقریباً دوساعته، اعضای ارتش را با تذکر به فرمان «قتل مکن!» مورد خطاب قرار داد:

برادران: شما هم بخشی از مردم خودمان هستید. شما برادران و خواهران دهقان خود را می‌کشید. و پیش از دستور کشتن که ممکن است از جانب یک انسان صادر گردد، شریعت خداوند باید حکمفرما باشد که

می‌گوید: قتل مکن! هیچ سربازی موظف به اطاعت از دستورات ناقض شریعت خداوند نیست. هیچ‌کس نباید قانونی غیراخلاقی را به اجرا درآورد. اکنون وقتش است که به سراغ وجدانتان بروید و از وجدانتان اطاعت کنید نه از دستورات گناه‌آلود. کلیسا که مدافع حقوق خداوند، مدافع شریعت خداوند، مدافع کرامت انسان و مدافع فرد است، نمی‌تواند در برابر چنین فجایعی سکوت پیشه کند.

سپس رُمر و رو به حکومت کرد و ادامه داد:

ما از حکومت خواهان درک جدی این مطلبیم که اصلاحات اگر چنین آلوده به خون باشد، به پیش‌پسین نخواهد ارزید. به نام خداوند و به نام این مردم رنج‌کشیده که صدای ناله‌های‌شان هر روز بلندتر از روز پیش به آسمان بر می‌رود، از شما استدعا دارم، از شما تمنا می‌کنم، به نام خداوند به شما دستور می‌دهم: سرکوب را متوقف کنید!

تشویق‌ها پنج مرتبه درخواست او را قطع کردند و در انتها نیز تشویقی طولانی حدود نیم دقیقه از سوی حضار انجام شد. روز بعد هنگامی که به وعظ در مراسم عشای ربانی مشغول بود، گلوله‌ای به او شلیک شد.

در مراسم تدفینش حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر در پلازا بین کلیسای جامع و کاخ ریاست جمهوری گرد آمدند. ناگهان بمبی منفجر شد و پس از آن تیراندازی از کاخ ریاست جمهوری آغاز شد. وحشت موج می‌زد. جمعیت شروع به فرار کردند. عشای ربانی برگزار نشد. تابوت به درون کلیسای جامع منتقل شد و با شتاب در مقبره‌ای از پیش آماده، دفن گردید. در بیرون چهل نفر جان سپردند.

قدیس رُمر و اهل آمریکای لاتین

تا همین امروز شمار زیادی از مردم هر روز به مزار اسکار رُمر می‌روند. سراسقف در بین مردم به «قدیس رُمر و اهل آمریکای لاتین» معروف است. پاپ یوحنا پولس دوم در هر دو دیدار شبانی‌اش از السالوادور بر مزار او به نیایش پرداخت.

با این حال رم هنوز مردد است که آیا او را در مقام شهید عیسی مسیح، منزلت و تبرک بخشد یا نه. فرایند احراز قدسیت سال‌ها پیش آغاز شده است. دلیل تأخیر ارتباطی به اسقف‌های السالوادور ندارد؛ آنها سراسقف پیشین خود را نمونه‌ای از یک خادم راستین و متقی کلیسا می‌دانند و می‌ستایند. اعلام رسمی آمرزش قطعاً می‌تواند اعتراض سیاسی و مصالحه‌ناپذیری رُمر و ال‌گویی برای همه مسیحیان گرداند. چنین فرایند اعلام آمرزشی مسلماً چنان که معمول است زمان زیادی می‌برد، هر چند این را هم باید در نظر داشته باشیم که رم با اعلام آمرزش رُمر و

اعتراض در برابر «بت‌های مرگ» اجتماعی - اقتصادی را تقدیس خواهد نمود، بت‌هایی که هنوز در السالوادور و سراسر جهان قدرتمندند^۱.

به هر حال مردم السالوادور از مدت‌ها پیش اسکار رومرو را تقدیس کرده‌اند: «عالی جناب رومرو را پولدارها کشتند، چون حقیقت را می‌گفت و از فقرا دفاع می‌کرد».

^۱ اعلام قدسیت اسکار رومرو از جانب کلیسای کاتولیک بالاخره در سال ۲۰۱۵ و در زمان پاپ فرانسیس - که نخستین پاپ از آمریکای جنوبی است - رخ داد.